

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نویسنده: پرهام صانعی پناه

خرداد ماه ۱۴۰۰

دیگر خسته شده بودم خسته شده بودم از سرفه های مکرر از تنگی نفس ، اما چه کنم یک چیزی درونم می گفت : بدون این لعنتی ها نمیتونی دوام بیاری .

کرونا که آمد می گفتند : نشانه اش سرفه کردن است نمی دانستند که عمریست سرفه با من عجین شده است .

همه این حرف ها را می دانستم که این لعنتی سیگار و قلیان را می گویم برایم ضرر دارد این را هم می دانستم که فقط باید بخواهم تا بتوانم آن را کنار بگذارم اما درونم دو دسته شده بود و تا به آن روز همیشه دسته نمی توانم بر دسته مقابل غلبه کرده بود (( از نان شب واجب تر مگر می شود نان نخورد پس نمی شود سیگار و قلیان هم کنار گذاشت ))

همیشه این حرف ها در من خسته از این اوضاع پیروز بود تا آن روز سرنوشت ساز ...

شغل من سیم کشی برق است و با اینکه اعتیاد به سیگار دارم و روزی یک پاکت حداقل سیگار می کشم و قلیان هم جزء جدا نشدنی من بود اما در حرفه خود بسیار ماهر هستم و روی کار و شخصیت کاری من بسیار حساب می کنند مدتی بود پیمانکار سیم کشی برق یک منطقه نظامی شده بودم آنجا همه به خاطر جایگاه شغلی ام بسیار با احترام با من رفتار می کردند تا این که یک روز رئیس منطقه من را به دفتر خود خواند نزد ایشان رفتم اما جلسه داشتند به دلیل کار واجب به من اجازه ورود به اتاق را دادند همین که وارد اتاق شدم سلام کردم ایشان گفتند آقای گلبرگ لطفاً همانجا بایستید و جلوتر نیاید چه بوی بدی می دهید آنجا بود که دوست داشتم زمین دهن باز کند و مرا بلعد .

همیشه همه به من احترام می گذاشتند و من برای خود شخصیت قائل بودم اما ...

آری بوی سیگار همه وجودم را فرا گرفته بود مدت ها بود که متوجه شده بودم قلیان و سیگار نه تنها به جسم من آسیب می زنند بلکه عزیزانم را هم کم کم از من دور می کند آن روز جلوی آن همه آدم خیلی خجالت کشیدم و چشمانم سیاهی میرفت اتاق

دور سرم می چرخید همان جا بود که به خودم قول دادم که دیگر سیگار و قلیان را برای همیشه کنار بگذارم و این کار را هم انجام دادم در این مدت کوتاه پاک بودم حالم بهتر شده بیشتر به خودم فکر می کنم حداقل این است که وقتی در آینه نگاه می کنم دیگر از دندان های زرد خود خجالت نمی کشم .



به امید رهایی همه , برگرفته از روایت واقعی